



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده کرامت

تاریخ: ۷ اردیبهشت ۱۴۰۴

مصادف با: ۲۸ شوال ۱۴۴۶

موضوع جزئی: ادله کرامت ذاتی انسان - دلیل اول: آیات - بررسی تعارض بین آیات - بررسی پاسخ دیگر

جلسه: ۳۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

ما اجمالاً به آیاتی که به حسب ظاهر معارض با آیات دال بر کرامت ذاتی انسان است، اشاره کردیم و گفتیم دو دسته آیات وجود دارد که محصل این دو دسته، این است که انسان بما هو انسان گویا کرامتی ندارد؛ چه آنهایی که در مقام مذمت و نکوهش انسان به صورت کلی هستند و چه آنهایی که به خصوص نسبت به افراد بی ایمان و کفار چنین اوصافی را به کار برده اند.

بررسی تعارض بین آیات

این تعارض و تهافت ظاهری باعث شده که جمعی به فکر توجیه و پاسخ باشند؛ پاسخ هایی متفاوتی برای این تعارض ذکر شده است. البته این پاسخ دهندگان از منظر و خاستگاه بحث ما وارد نشده اند؛ ما از منظر برخی آیات که دلالت بر کرامت ذاتی می کنند و از منظر برخی آیات که ظهور در نفی کرامت ذاتی دارند، به این بحث وارد شدیم؛ اما اساس این مسئله به عنوان رفع تهافت و تعارض بین آیات دال بر تحسین انسان و آیات دال بر نکوهش انسان، مطرح شده و بین مفسران و محققان و پژوهشگران علوم قرآنی درباره آن سخن گفته شده است. لذا ما یک پیوندی بین آن بحث و این بحث برقرار می کنیم و توجیهاتی که ذکر شده را متعرض می شویم و مورد رسیدگی قرار می دهیم. در خلال این بررسی ها، چه بسا این جهت هم قابل استفاده باشد؛ یعنی معلوم است که این پاسخ ها بعضاً خودش متضمن نفی کرامت ذاتی است، اما برخی از آنها می تواند این جهت را تأمین کند و به عنوان شاهد ما قرار بگیرد. اشاره من به این نکته برای این بود که این مسئله فقط از این منطری که ما رسیدگی می کنیم، قابل بررسی نیست؛ بلکه از جهات دیگر هم می شود به آن پرداخت.

علی أیحال پاسخی که به نظر ما می تواند به حل این معضل و مشکل کمک کند و این تهافت ظاهری را برطرف کند، مطلبی است که امام (ره) در بحث از شرح حدیث جنود عقل و جهل مطرح کرده اند؛ ایشان در مورد انسان می فرماید: قلب که مرکز حقیقت فطرت انسان است، دو وجهه دارد؛ یکی وجهه به عالم غیب و روحانیت، و دیگری وجهه به عالم شهادت و طبیعت. چون انسان ولیده عالم طبیعت و فرزند نشئه دنیا است، چنانچه از آیه شریفه «فَأَمَّهُ هَآوِيَةً» نیز بدست می آید، از ابتدا در غلاف طبیعت تربیت می شود و روحانیت و فطرت او در این حجاب وارد می شود. به مرور که انسان بزرگتر می شود و از دوران کودکی به نوجوانی و سپس به جوانی وارد می شود، احکام طبیعت او را احاطه می کند و هر چه رشد و نمو انسان در عالم

۱. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۷۸.

طبیعت بیشتر باشد، احکام طبیعت هم بیشتر بر او غلبه پیدا می‌کند. بعد ایشان می‌گوید: قوای مختلف انسان مخصوصاً قوه غضب و شهوت به عنوان اینکه اینها قوای حیوانی هستند زودتر رشد می‌کنند؛ وقتی این قوا کم‌کم در انسان رشد می‌کنند، حیوانیت و طبیعت بر انسان غلبه می‌کند. بعد می‌فرماید آیه شریفه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» اشاره به همین حقیقت دارد و به همین جهت متصف به احسن تقویم شده است. بعد که وارد طبیعت می‌شود و محتجب به این حجاب‌ها می‌شود، این همان اسفل سافلین است. بعضی‌ها تعبیر به قوس نزول و صعود هم کرده‌اند. بعد می‌فرماید اینکه انسانی بتواند به خودی خود از این حجاب دریابد، شاید شدنی نباشد یا کم پیش بیاید که کسی به خودی خود این قدرت را داشته باشد؛ لذا خداوند تبارک و تعالی برای عموم انسان‌ها به عنایت ازلی و رحمت واسعه، انبیاء عظام و کتب آسمانی را برای تربیت بشر فرو فرستاد، تا اینها از خارج به فطرت داخلی او کمک کنند و نفس را از این غلاف طبیعت نجات بدهند.

طبق این بیان انسان دو وجهه دارد؛ یکی وجهه فطرت و دیگری وجهه طبیعت. آیاتی که به تحسین انسان پرداخته و او را مدح کرده و مورد ستایش قرار داده، ناظر به فطرت آدمی است؛ یعنی همان احسن تقویم؛ آیاتی که به مذمت انسان پرداخته، ناظر به وجهه طبیعت است. انسان براساس وجهه فطرتش شایسته مدح و ستایش است و براساس فرو رفتن در غلاف طبیعت، شایسته مذمت.

مرحوم علامه طباطبایی هم نظیر همین را فرموده است؛ ایشان در ذیل آیه ۱۴ سوره آل عمران می‌فرماید: مراد از حب شهوات، علاقه معمولی نیست بلکه دلدادگی و مرحله شدید، حب است که این خود نوعی جنون است و به همین جهت به شیطان نسبت داده شده است. اگر مراد اصل علاقه‌مندی بود که امری است فطری، به شیطان نسبت نمی‌داد؛ چون علاقه معمولی و فطری را خداوند در دل همه قرار داده است. لذا این صفاتی که در مورد انسان بیان شده و در آن سرزنش و نکوهش انسان مطرح شده، این را مربوط به نوع بشر و از طبایع او می‌داند، نه اینکه مربوط به انسان‌های خاصی باشد. این در مقابل برخی دیدگاه‌های دیگر است؛ از جمله اینکه مذمت‌ها مربوط به انسان‌های بی‌ایمان و ستایش‌ها مربوط به انسان‌های با ایمان است.

به هر حال طبق این بیان، این یک امری است که مربوط به همه انسان‌هاست و به حسب آن، توجه به طبیعت و فرو رفتگی در عالم طبیعت، مورد نکوهش قرار می‌گیرد. یعنی کأن مدح و ستایش و ذم و نکوهش مربوط به دو جهت از جهات شخصیت انسان است. این بدان معنا نیست که وجود و سرشت آدمی آمیخته از دو قوه خیر و شر است؛ آن هم یک اشتباه دیگری است که بگوییم در وجود انسان دو سرشت هست؛ یک سرشت او خوبی است و دیگری بدی؛ یکی خیر است و یکی شر؛ یکی پاکی است و یکی پلیدی؛ نه، این نیست. انسان با توجه به خلقت الهی، این شأنیت و این خاصیت را دارد که توجه به طبیعت کند یا توجه به فطرت.

اینکه چرا تمایلات فطری انسان با تمایلات طبیعت انسانی متفاوت است، وجه این هم معلوم است؛ بالاخره منشأ و ریشه فطرت معلوم است که کجاست، و منشأ و ریشه طبیعت هم مشخص است که کجاست.

براساس این مبنا، دیگر مؤمن و کافر ندارد. در همه انسان‌ها این دو جهت وجود دارد، هم مؤمن و هم کافر. همه انسان‌ها به این اعتبار می‌توانند مورد ستایش قرار بگیرند، و می‌توانند به آن اعتبار مورد مذمت قرار بگیرند. این جواب کلی است، ولی در

مورد بعضی آیات باید مسئله را حل کنیم. مثلاً اینکه «خلق الانسان هلوعا»، «خلق الانسان ضعيفا»، «خلق الانسان عجولا».

اینها در چه جهتی می‌گنجند و قرار می‌گیرند؟ آیا اینها به جهت فطرت برمی‌گردد یا به جهت طبیعت؟

اگر ما گفتیم آیاتی مثل «کرما بنی آدم» ناظر به این جهت است و آن آیات ناظر به جهت طبیعت است، آیا این می‌تواند کرامت ذاتی را ثابت کند یا نه؟ از دل این، کرامت ذاتی برمی‌خیزد یا نه؟ چون طبق این دیدگاه، کأن انسان استعداد دارد به بهترین نقطه‌ها برسد؛ و اینکه فطرت انسانی، این قوه را در او فراهم کرده که به کمالات عالیه دست پیدا کند. اینکه اگر انسان از خودش مراقبت نکند، غلاف طبیعت او را در خود فرو خواهد برد، اما این می‌تواند کرامت ذاتی را ثابت کند؟ یعنی اگر ما گفتیم انسان یک چنین موجودی است، کرامت ذاتی از دل آن درمی‌آید؟ از جهت فراگیری ملاحظه کردید که هم کفار و هم مسلمانان از این دو جهت برخوردار هستند؛ انسان با ایمان و انسان بدون ایمان. این می‌تواند مشکل تهافت آیات را حل کند. اما آیا این مبنا با کرامت ذاتی همخوانی دارد یا نه؟ چون گفتیم اینها دو بحث است؛ یک وقت ما می‌خواهیم فارغ از این بحث ببینیم این آیات چگونه با هم قابل جمع هستند؛ یک وقت می‌خواهیم از این منظر به این آیات پردازیم. ما که می‌گوییم بعضی از این آیات دلالت بر کرامت ذاتی می‌کند، بالاخره این آیات را در مقابلش داریم. این مهم است که ما چگونه از این بحث و پاسخی که به این پرسش داشتیم، در بحث خودمان استفاده کنیم.

به نظر شما اصل این پاسخ درست است یا نه؟ آیا این پاسخ با مبنای کرامت ذاتی سازگار است یا نه؟

سؤال:

استاد: ممکن است کسی بگوید لازمه این مبنا و توجیه، کرامت ذاتی نیست؛ این حرف درستی است. ... شما می‌فرمایید منافاتی ندارد، اما ملازم با آن هم نیست ... ما می‌خواهیم رفع تعارض کنیم؛ اگر گفتیم این آیات ناظر به جهت طبیعت و زندگی انسان در عالم طبیعت است که ممکن است این به جایی برسد که مثلاً کالانعام بل هم اضل شود؛ اگر این چنین شد، این به معنای نفی کرامت ذاتی است؟ ...

پس عنایت بفرمایید که همانطور که اول بحث اشاره شد، این پاسخ لزوماً بر مبنای التزام به کرامت ذاتی استوار نیست؛ این برای رفع تهافت بین این آیات مطرح شده و البته می‌تواند با قول به عدم کرامت ذاتی هم سازگار باشد.

بررسی پاسخ دیگر

یکی از پاسخ‌هایی که گفته شده و البته بعضی از عبارات مرحوم شهید مطهری در بعضی از مواضع هم ناظر به آن است، همین است که آیاتی که به مدح و ستایش انسان پرداخته، ناظر به انسان با ایمان است و آیاتی که به نکوهش و مذمت پرداخته‌اند، ناظر به انسان بی‌ایمان است؛ یعنی مدح و ذمّ قرآن براساس ملاک و معیار ایمان و کفر صورت گرفته است. می‌گوید انسان یک موجودی است که چنانچه اهل ایمان باشد، خیر من الملائكة و خلیفة الله و مسجود ملائکه است؛ و اگر ایمان نداشته باشد و کافر باشد، قطعاً کالانعام بل هم اضل است.

این دیدگاه محل اشکال است؛ چون معلوم نشده که اصل و اساس چیست. اینکه انسان دارای وجوه استعدادی فراوان و متفاوت است، هم استعداد مثبت و هم استعداد منفی در او وجود دارد، کدام یک از این دو استعداد، اصل است و کدام فرع؟ آیا هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد؟ اصالتی در هیچ یک از این استعدادها نیست؟

به علاوه، خود اینکه انسانی مؤمن می‌شود و انسانی کافر، براساس اختیار و اراده آدمی محقق شده است؛ یعنی خداوند تبارک و تعالی به انسان عقل و اراده و اختیار و حق انتخاب داده تا مؤمن شود، و الا ایمان و اعتقاد او ارزشی ندارد. مسلماً بعضی از این آیات ناظر به مرحله قبل از ایمان است و به اساس خلقت و مقام تکوین مربوط است.

سؤال:

استاد: هر آیه‌ای که در آن دلالت بر اراده و اختیار و وجود عقل کند، مسلماً به مرتبه قبل از ایمان مربوط می‌شود و کافر و مؤمن را دربرمی‌گیرد.

در مورد آنجایی که سرزنش کرده، سرزنش‌ها و نکوهش‌ها قهراً یک بخشی از آنها مربوط به کفر است و در آن بحثی نیست؛ مثل سخت‌گیری‌ها و برخوردهای شدیدی که نسبت به کفار مطرح شده که ما باید آنها را توضیح بدهیم و توجیه کنیم که چگونه با برخی از حقوق انسانی سازگار است. ولی به غیر از این، برخی از ضعف‌هایی که قرآن برای انسان برشمرده، اینها امور نسبی و در قیاس با بعضی از امور دیگر است و مطلق نیست. این چه بسا به عنوان یک جهتی که خودش می‌تواند مبنای یک حرکت و تکامل باشد مطرح شده است؛ لذا برای آنها توجیهاتی ذکر شده و از این بحث خارج است. به هر حال اوصاف منفی که به عنوان نکوهش و مذمت برای انسان ذکر شده، اینها منافاتی با ارکان کرامت ذاتی انسان ندارد. بله، برخی از اینها مربوط به مرحله ایمان و کفر است و ربطی به خلقت ندارد؛ انسانی که این راه را اختیار کند، سرانجامش چنان است. اما اینها هیچ کدام منافاتی با آن کرامت‌هایی که گفتیم ندارد؛ با عقل، اراده و اختیار، آزادی و حق انتخاب که برای انسان‌ها در نظر گرفته شده، هیچ منافاتی ندارد. این یک پاسخ کلی است؛ به علاوه، این آیات مورد به مورد قابل پاسخ دادن است. به غیر از اینها، چهار پنج جواب دیگر ذکر شده که لازم نیست وارد آن بحث شویم. فقط اجمالاً خواستیم بگوییم که اولاً این آیات معارض با آن آیات محسوب نمی‌شوند؛ ثانیاً نافی کرامت ذاتی انسان نیستند.

«والحمد لله رب العالمین»